

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [۱]

مطلبی که عرض می شود به محضران، اینکه ما توفیق بیابیم و به محضر قرآن شرفیاب شویم، با عنایت الهی اتفاق می افتد. خداوند ما را به این مسیر انداخته است و این جذبه را ایجاد کرده است که ما ایم مسیر را انتخاب کنیم. تمام شئون اعمال صالحه نیز این شرایط را دارند، خدای تعالی به دل می اندازد جهت انجام عمل صالح ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ﴾ [۲]. ما وحی می کنیم به آنها، همانطور که در مورد گناه هست که شیاطین وحی می کنند به زیر مجموعه های خودشان. به همین خاطر به ما می فرمایند هر عمل صالحی که به دل انسان می افتد بداند که خدایتعالی است که به دل انسان می اندازد. اگر گناه بدلش خطور می کند بداند که شیاطین عامل آن هستند که باید در اینوقت به خدا پناه ببرد. بعد به این نکته توجه کنیم که اگر خداوند به دلمان انداخته که به این مسیر بیاییم، یقیناً در ما یک ظرفیتی و قابلیت بود که آن هم از جانب خداوند بوده است ﴿وَمَا بِكُمْ مِّنْ نَّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ [۳]. مقدمه ای داشته ایم که این توفیق نصیب ما شد. چون خدای تعالی می فرماید آنهایی که زمینه ای ندارند به اصطلاح رو برگردانده اند بخاطر سوء اختیارشان از هدایت الهی، ارتباطشان را قطع کرده اند با خدا، ما به آنها اجازه نمی دهیم به این وادی ها بیایند. همانطور که پیامبر جهاد را به دو قسم کردند: جهاد اکبر و جهاد اصغر، در جهاد اصغر اگر خدای تعالی کراهت دارد که عده ای شرکت کنند، در جهاد اکبر بطریق اولی اینگونه است. انس با قرآن و همنشینی با قرآن جهاد اکبر است و اگر در انسان زمینه ای نباشد خداوند این اجازه را نمی دهد تا به قرآن نزدیک شود چون ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ [۴]. حکم فقهی است که افراد ناپاک دست به قرآن نزنند و الا در نظام ریاضی عالم هستی اینگونه است که اگر کسی ناپاک باشد به قرآن نزدیک نمی تواند بشود. چون قرآن اصلی این نوشتار نیست، قرآن اصلی این نوشتار نیست، قرآن اصلی باطن این قرآن و حقیقت عالم است، حقیقت خود انسان است. انسان اگر ناپاک باشد حقایق عالم را نمی تواند درک کند. ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ [۵]. چرا نمی بیند و چرا نمی شنود ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [۶]. گناه باعث می شود حقایق را نبیند. حقایق همان قرآن است. کل عالم کلام خداست. در سوره کهف و سجده می فرماید اگر دریا مرکب و دریاها قلم بخواهید کلمات الهی را بنویسند ﴿تَنفَذَ كَلِمَاتِ رَبِّي﴾ [۷]. کلمات الهی تمام نشدنی است. در مورد حضرت مسیح می فرمایند ﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ﴾ [۸]. فقط عیسی مسیح کلمه الله نیست همه موجودات کلمه الله هستند. و این کلام الهی ظاهر و باطن دارد، درون دارد و بیرون دارد. اول دارد و آخر دارد و همه و همه جلوه ذات خداوند است، انسان اگر ناپاک باشد کلام الهی را نمی بیند و کلام الهی را نمی فهمد. در قرآن می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوْا﴾ [۹]. ما قلوب آنها را در پوشش قرار داده ایم تا متوجه نشوند. چرا؟ چون گناه کرده اند و گناه پوشش شده است. این که می گویند کافر یعنی کسی که در پوشش است. پشت پوششی مانده است. ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَّا يُبْصِرُونَ﴾ [۱۰]. سد ایجاد می شود که نمی تواند حقیقت را ببیند. ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [۱۱]. قفل قلب گناه است. بنابر این فرمول است در عالم ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ [۱۲]. هیچ کس به حریم او نمی تواند نزدیک شود، گیرم قرآن در جیبش باشد ولی از قرآن فرسنگ ها دور است. و بر عکس آن هم صادق است، چه بسا در خانه قرآن نداشته باشند و با قرآن مرتبط است. با قرآن وجود خود و عالم بخاطر پاکی دلش، مرتبط است. اینکه انسان ها به جایی می رسند که به هر جا می نگرند خدا را می بینند ﴿فَإِنَّمَا تُوَلُّوْا وُجْهَ اللَّهِ﴾ [۱۳]. یعنی به هر جا نگاه می کنند کلام الله را می بینند یعنی توانسته است با قرآن مرتبط شود. انس پیدا کند. هر صورت خدای تعالی به دل ما می اندازد و لطف می کند.

[۱]. سوره اسرا آیه ۹ [۲]. سوره انبیا آیه ۷۳ [۳]. سوره نحل آیه ۵۳ [۴]. سوره واقعه آیات ۷۷ تا ۷۹

[۵]. سوره اعراف آیه ۱۷۹ [۶]. سوره مطفین آیات ۱۴ [۷]. سوره کهف آیات ۱۰۹ [۸]. سوره نساء آیه ۱۷۱

[۹]. سوره انعام آیه ۲۵ [۱۰]. سوره یس آیه ۹ [۱۱]. سوره محمد آیه ۲۴ [۱۲]. سوره واقعه آیه ۷۹

[۱۳]. سوره بقره آیه ۱۱۵

پس تلاش کنیم این توفیق را از دست ندهیم. توفیق از ما سلب نشود، گناه سلب توفیق می کند اگر توبه کند توفیق بر می گردد. اشکال اینجاست گاهاً سلب توبه می شویم. به قدری این گناه آسیب می زند که انسان توبه هم نمی تواند بکند و الا بعد از گناه اگر توبه کند خداوند جبار است یعنی زیاد جبران کننده (یا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ) [۱] خداوند استخوان شکسته را جوش می زند ﴿لَا يُدَلُّ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ [۲] ولی این خوف هست، بستگی دارد گناه از چه کسی صادر شود، یک موقع است گناه از اهل قرآن صادر می شود و گاهی از غیر آن، خب این دو با هم خیلی فرق می کند، با وجود این که هر دو یک گناه مشترک را انجام بدهند، ولی اگر از اهل قرآن صادر شود آثار مخربش بالاتر است. مشکلاتی که ایجاد می کند بالا است چون از او انتظار نمی رفت به همین خاطر می فرماید: ﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ [۳] ظالم کسی است که به خود ظلم می کرده است، قرآن شفا و رحمت است للمومنین ولی این مومن بیاید و ظلم کند. این نکته اینجا قابل تامل است که غیر مومنی که ظالم است، آیا غیر مومن می تواند به قرآن نزدیک شود که خسارت ایجاد شود؟ حالا تا یک حدی درست است که غیر مومن هم می تواند ارتباط برقرار کند، البته نه ارتباط حقیقی، ارتباط در حد خواندن این قرآن که باعث زیاد شدن طغیانش می شود. مانند کسانی که اهل گناه هستند و نماز هم می خوانند چون به نماز عادت کرده اند، این افراد بعد از نماز علاقه شان به گناه بیشتر هم می شود. چرا؟ چون نماز قرآن است. همان نکته اینجاست که نماز حقیقی را نخواند است، یک نماز صوری است، که نتیجه عکس دارد برای او. قرآن در حد لفظ بله خسارت را زیاد می کند. اما نکته ظریف در این است که مومن با قرآن شفا می یابد، چرا که بیماری مومن بیماری عموم نیست که مثلاً نفاق داشته باشد که منافقین بیماری اعتقادی نفاق را دارند ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ [۴]. مومن که از آن بیماری ندارد که در آن صورت مومن نیست، مومن بیماری اخلاقی ندارد، مومن بیماری سیاسی ندارد. مومن کسی است که سالم است، حال که سلامتی دارد قرآن برای او شفاست. خب برای چه امری شفاست؟ چون بیماری مومن به حسب خودش است. ما پیام الهی را به چند نوع می شنویم. من وراء حجاب یا با واسطه یا بلا واسطه حقیقت را دریافت می کند. ساکنان کوی کمال، سه نوع کمال را دریافت می کنند، بنابر آموزه ی قرآن. پیامبر بدون واسطه بودند و گاهاً با واسطه که آن هم توفیق دارد، خب بیماری مومن این است که قبلاً بدون واسطه دریافت می کرد الان با واسطه شده است. نکند اشکالی پیش آمده باشد. نکن کوتاهی کرده باشم. بله، بیماری مومن در این حد است. شفا برای این امر است. حال مومن اگر گناه کند ظالم می شود. در آنوقت قرآن برعکس نتیجه می دهد. آن آیه در سوره مائده است ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾ [۴]. پس اینکه انسان با قرآن محشور بشود از توفیق الهی است. خواندن قرآن مقدمه انس با قرآن است. انس با قرآن هر روز خواندن نیست، مقدمه است که بخاطر اینکه مقدمه ای باارزشی است خود نیز با ارزش است. مقدمه واجب واجب است. به همین خاطر هر کس با قرآن مرتبط شود مقدس است. انس با قرآن یعنی به جایی برسیم که قرآن با ما دوست بشود و ما هم با قرآن دوست شویم. قرآن مخلوق الهی و حقیقت است. یعنی چهره ی زیبای تام انسان بما هو انسان است. و این گونه در قیامت صحرائ محشر می شود بقدری زیباست که همه مات و مبهوت می پرسند این کیست؟ ندا می آید قرآن است. همه ابعاد زیبای انسان در قرآن است. همه زیبایی ها و کمالات. ما با این اگر دوست شویم، چه می شود. یقیناً به این سادگی قبول نخواهد کرد. درست است رؤف است رحیم است ولی بشرطها و شروطها است. هر کس را تحویل نمی گیرد چون شایستگی آن را ایجاد می کند. پس تلاش کنیم شرایطی را در خود ایجاد کنیم تا قرآن ما را بدوستی قبول کند. به مصاحبت خود قبول کند. مصاحب یعنی همسایه شدن با انسان کامل از لحاظ کمالی. یعنی دیوار خانه کمالی به دیوار انسان کاملی بچسبد. زمانی است که ما بتوانیم زبان هم را بفهمیم تا هم صحبت شویم. آن کس صحابه پیامبر است که بتواند با پیامبر هم صحبت شود یعنی کلام پیامبر را بفهمد، ادبیات پیامبر را بفهمد. تا چه حدی بفهمد؟ نه، اینکه پیامبر خودش را کوچک کند تا دیگری بفهمد نه بلکه پیامبر در حد پیغمبریشان صحبت کنند و او بفهمد یعنی او بالا برود نه اینکه پیامبر پایین بیاید.

[۱]. دعای جوشن کبیر - مفاتیح الجنان - فقره ۸۰

[۲]. سوره فرقان آیه ۷۰

[۳]. سوره اسرا آیه ۸۲

[۴]. سوره اسرا آیه ۱۰

[۴]. سوره مائده آیه ۵۲

او صعود کند عروج کند نه اینکه پیامبر تنزل کند. اینکه هنر نیست، پیامبر تنزل کنند تا ما بفهمیم. مهم این است که ما بالا برویم. و الا یک استاد دانشگاه نمی تواند به یک اول ابتدایی درس بگوید ولی مهم این است که اول ابتدایی به جایی برسد که حرف استاد را در حد استاد دانشگاهی بفهمد. انس با قرآن یعنی خودمان را به جایی برسانیم که زبان قرآن را در حد قرآن بفهمیم نه اینکه قرآن پایین بیاید تا بفهمیم. قرآن که تنزل یافته است، پایین آمده است. این ارتباط کافی نیست باید ما خودمان را بالا بکشیم. در آن وقت هست که ما اوصاف قرآنی خواهیم یافت. و به ما به دید قرآن خواهند نگریست. چرا؟ چون تا زمانیکه شکل و شمایل و خلق و خوی قرآنی نداشته باشیم مشخص می شود که در قرآن نبوده ایم تا با او مصاحبت داشته باشیم. ما زمانی در آن حد هستیم که شئون رفتاری و اخلاقی مان بقدری زیبا که کارشناسان بخواهند نظر بدهند، قرآن نظر دهند. عموم مردم نه، چون عموم اگر شما یک رفتار خوبی بکنند تعریف و تمجید می کنند. در سوره آل عمران می فرمایند که به تعریف دیگران دلخوش نباشید، با تعریف دیگران برای خود حساب باز نکنید علتش این اسن که تعریف دیگران تعریفی کارشناسی نیست، غیر کارشناسی است. مردم خیلی چیزها را تعریف می کنند بعداً می بینند اشتباه کرده اند. کار مردم افراط و تفریط است. یا بالا می برند یا شدید پایین می آورند. مثلاً مثل پسر من اصلاً پسری هست! بله میلیون ها بهتر از بچه شما هست! مبالغه می کنند. ارزش ندارد این تعریف ها. ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾ [۱]. ما خودمان از خودمان با خبریم و نباید گول تعریف مردم را بخوریم. نه اینکه ما به تعریف نیاز نداریم، نه نیاز داریم اما چه کسی تعریف ما را بکند؟ امام (ع)، امام زمان (عج) اگر تعریف ما را بکند باید پرواز کنیم چون آنان کارشناسند. در مورد ساختمانی مردم نظر می دهند که به به چه چه! مهم مهم نظر مهندس است که نظر او در اسناد رسمی ثبت می شود ولی نظر عموم مردم ثبت نمی شود چون کارشناس نیستند. بله، انسان را امام تعریف می کند، قرآن تعریف می کند. پس ما باید به یک خلق و خویی دست بیابیم که در پرتو آن خلق و خو زمینه انس با قرآن را برایمان فراهم می کند، قرآن ما را تحویل بگیرد ما را تعریف کند. قرآن ما را بپسندد برای دوستی با خود که بشود کبوتر با کبوتر باز با باز. قرآن با قرآن همنشین می شود. به همین خاطر گفتند ﴿لَا يَسْتَلُّ حَمِيمٌ حَمِيمًا﴾ [۲] ﴿يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾ [۳] خلیل از «خلأ» می آید یعنی کسی که خلأ عاطفی مرا پر کرده است، جای خالی مرا پر کرده است. نیاز مرا حیران کرد. به نعمت نعمت می گویند که از «انعام» گرفته شده است یعنی نعوم است، چهار پایانی که نرم راه می روند، همانطور که آب به جاده ها بریزد چاله ها را پر می کند چون نرم هست، نعمت هم نرم است و چاله های انسان را پر می کند. انسان چرا به دوست احتیاج دارد؟ چون جای خالی در خود احساس می کند. آنها که با مواد ناشایست خلأ های وجودی خود را پر کرده اند، روزی خجالت خواهند کشید، مثلاً آسفالت باید می ریخت به چاه اما آب ریخته است. پر شده ولی کسی با این وضع برای شهرداری دعا نمی کند!! این پر کردن بدرد جاده و ماشین نمی خورد. قرآن می فرماید شما با چیزهایی خودتان را پر کرده اید که سراب است، آب نبود، با چیزی پر کرده اید که شایسته نبود. به در نخورد. حضرت ابراهیم که خلیل الله است یعنی خلأ وجودیش را با خدا پر کرده است. همانطور که در دعای کمیل آمده است: ﴿وَقَلْبِي بِحُبِّكَ مُتِّمًا﴾ [۴] قلم را از محبت خودت پر کن. این قلب باید از خدا پر شود، از غیر الله پر شود، چاله می ماند. نیازش بر طرف نمی شود. پس باید تلاش کنیم قرآن خلیل ما شود. در آن وقت مشمول شکایت پیامبر خواهیم شد ﴿إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ [۵] یعنی هیچکس نیامد با این قرآن دوست شود. چرا؟ چون به جایی نرساندند خودشان را تا قرآن آنان را به دوستی قبول کند. چون قرآن «هدی للمتقين» است. متقی نباشی به دوستی قبولت نمی کند.

[۱]. سوره قیامت آیه ۱۴

[۲]. سوره معارج آیه ۱۰

[۳]. سوره فرقان آیه ۲۸

[۴]. بخشی از دعای کمیل: وَاجْعَلْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ لَهْجًا وَقَلْبِي بِحُبِّكَ مُتِّمًا

بزرگی و مهربانی کن و مرا به رحمت و اسعاهات از شر دو عالم محفوظ بدار و زبانم را به ذکر خود گویا ساز و دلم را از عشق و محبت بی تاب گردان

[۵]. سوره فرقان آیه ۳۰

متقی چه کسی است؟ ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ [۱]. در آنصورت ما مورد تمجید قرآن هستیم. نکته ظریفی که هست اینکه در عالم غیر قرآن چیز دیگری نیست، اولاً قرآن یقیناً خواندنیست و هر آنچه مصداق غیر قرآن داشته باشد ناخواندنیست یعنی قابل خواندن نیست چون اصلاً وجود ندارد که خوانده شود، غیر قرآن نداریم. مردم فقط در حوزه خیالی خود چیزی را تصور می کنند که وجود خارجی ندارد. ناخواناست چون اصلاً وجود ندارد. می فرمایند اگر با قرآن ارتباط نداشته باشید ناخوانا می شوید، یعنی خوانده نمی شوید. در عالم عبارتی عددی حساب نمی شوید! اگر بخواهید شما را به حساب بیاورند باید خوانا باشید. دو جا داریم که ملائک برای مومنان استغفار می کنند، و طایفه ای هم از ملائک هستند که ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ [۲] که برای اهل زمین استغفار می کنند، اولاً ملائک چون معصوم هستند استغفارشان برای هر کس باشد قبول می شود، چون دعا آنوقت مستجاب است که گناه نباشد ملائک هم بری از گناهند. و دستور هم داریم که برای مشرک و غیر مومن دعا نکنید ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأبيه﴾ [۳] یا به پیامبر می فرماید برای منافقان استغفار نکن که اگر استغفار بکنی قبول نیست. پس ملائک فقط برای مومنین دعا می کنند. چون غیر مومن مشرک است. مومن هم در حین گناه انجام دادن مشرک می شود چون توبه می کند مومن می شود. حین ارتکاب مومن نیست، مشرک است و نجس و در همان حین اگر بمیرد بی دین از دنیا رفته است. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [۴] پس ملائک برای مومنان دعا می کنند و در جایی به اهل زمین. ملائک به زمین که نگاه می کنند فقط مومنان را می بینند چون مومنین نورانی اند و غیر مومن تاریک است. ﴿يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ [۵] ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ [۶]. در ادبیات ملائک اهل ارض فقط مومنین هستند غیر آنها ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ [۷]. غیر مومن انسان نیستند که ملائک دعا کنند، برای حیوانات که دعا و استغفار نمی کنند! و مومنین هم صحبت با قرآن می توانند بشوند. اینجا از جمله نکاتی که مطرح است این است که انسان می تواند پس به جایی برسد که قرآن انسان را بپذیرد و خلأ وجودی انسان با قرآن پر شود در آن صورت انسان از کوچکی نجات می یابد و همینطور که وجود قرآن بی نهایت و عظیم است. انسان نیز می تواند بی نهایت شود به همین خاطر می فرمایند اگر می خواهید از کوچکی نجات یابید و بزرگ شوید، متصل به موجودی با عظمت شوید تا عظیم شوید. همانطور که قطره به دریا بییوندد، دریا شود. دانه وجودی انسان اگر با قرآن مرتبط شود هفتاد برابر می شود در آنوقت به «شجره طیبه» تبدیل می شود. ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾ [۸]. این همان بهشت است. همان بهشت که ﴿عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾ [۹] است. انسان «عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» است که «تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» چرا؟ چون به حیات طیبه دست یافته است. چون قرآن طیب است و به قرآن دست یافت ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ [۱۰]. به درخت شبیه می شود، می شود طیب. حرف بزند می شود طیب ﴿وَهَدُّوْا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهَدُّوْا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ﴾ [۱۱]. قول طیب دارد، یعنی از طیب خبر می دهد. کل عالم معطر و زیباست و خبر از چهره عطر آگین می دهد.

نان مرده زنده گشت و با خبر

چون تعلق یافت نان با بوالبشر

قرآن می فرماید تبدیل به بلد طیب می شوید ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾ [۱۲]. هیزم هم که تا بیرون است تاریک هست همین که با آتش مرتبط شد درونش روشن می شود و نار می شود. به همین خاطر ﴿يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [۱۳]. کار قرآن این است که ما را از ظلمت به نور تبدیل می کند. چطور؟ اینطور که نور درون ما را بیرون بکشد، نه اینکه نور بدهد، نه، ما درونمان نور هست. هیزم را که به درون آتش می گذارند، آتش درون هیزم بیرون می ریزد. مانند کبریت که آتش درون اوست. حرارت که فضا را گرم کرده است، آتش

[۴]. سوره نساء آیه ۱۱۶

[۳]. سوره توبه آیه ۱۱۴

[۲]. سوره شوری آیه ۵

[۱]. سوره بقره آیه ۳

[۸]. سوره ابراهیم آیه ۲۴ و ۲۵

[۷]. سوره اعراف آیه ۱۷۹

[۶]. سوره انعام آیه ۱۲۲

[۵]. سوره بقره آیه ۲۵۷

[۱۲]. سوره اعراف آیه ۵۸

[۱۱]. سوره حج آیه ۲۴

[۱۰]. سوره نحل آیه ۹۷

[۹]. سوره آل عمران آیه ۱۳۳

درون هیزم آزاد می شود یعنی احساس دوستی می کند، زمینیه را فراهم می بیند برای رفاقت. مانند اینکه وقتی دوست بچه به در خانه اش می آید یا کوچه سر و صدا می کند بچه بیرون می رود از خانه. آتش درون هیزم آن موقع بیرون می رود که احساس می کند دوست او بیرون است. آتش بیرون می رود و به هیزم آتش درونش را یادآور می شود که بیرون بیاید. قرآن نیز اینگونه است نور را بیرون می کشد، کدامین نور؟ ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ [۱] چهره الی وجودمان، همان که نور «سماوات و الارض» است. «الله نور السموات و الارض» را در ما آشکار می کند.

سنگ سرمه چونک شد در دیدگان

گشت بینایی شد آنجا دیدبان [۲]

قرآن زنده است باید با ارتباط با قرآن زنده شویم و آن قرآن برای زندگان است.

وای آن زنده که با مرده نشست

مرده گشت و زندگی از وی بجست [۳]

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي﴾ [۴] قرآن ذکر است. اعراض از قرآن، زندگی از او دور می شود. انسان اگر بفهمد که در این جا زندانی است باید بجنبد برای آزاد شدن. البته زندان زمینه رشد است. نه، محدودیت دانه زیر خاک زندانی می شود تا رشد و توسعه یابد و به فضیلت برسد. پس باید از زندان استغفار کنیم تا ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ [۵] تا انسان به جایی برسد که شبیه قرآن و خدا شود.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

[۱] . سوره اعراف آیه ۱۷۲

[۲] . کتاب مثنوی معنوی بخش ۸۳

[۳] . کتاب مثنوی معنوی بخش ۸۳